

# در گفت و گو با تیموئی رایت و ولستن پیترس پرس

اشاره

در بهار سال ۱۳۸۱ (۱۹۶۲) دو تن از روحانیان آمریکا به نام‌های تیموئی رایت و ولستن پیترس پرس که به ترتیب به رهبر و عضو ارشد گروه سرخپوش در آن کشور بودند، به صورت گروهی از شناسایی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی در تهران آشنایی یافتند. رایت در همان زمان به وزارت امور خارجه ایران سفر کرده و به منظور دعوت به بازدید از ایران به تهران سفر کرده بود. در جریان این سفر، رایت و پیترس پرس به هم نزدیک شدند و به تدریج با هم دوست شدند. آن دو در ادامه به تدریج با هم دوست شدند و به تدریج با هم دوست شدند. آن دو در ادامه به تدریج با هم دوست شدند و به تدریج با هم دوست شدند. آن دو در ادامه به تدریج با هم دوست شدند و به تدریج با هم دوست شدند.

# جایگاه دین در غرب

در غرب، دین و آگاهی از آن، اغلب به شکل پسر جوانی که در دهه ۱۹۶۰ میلادی در آمریکا به نام «پسر جوان» شناخته می‌شد و به دنبال معنای زندگی بود، ظهور کرد. این جنبش، که به «پسر جوان» معروف شد، مناسبات اجتماعی و سیاسی آن زمان را به چالش کشید. در آن دوره، افرادی که به دنبال معنای زندگی بودند، اغلب به دنبال معنای زندگی بودند. این جنبش، که به «پسر جوان» معروف شد، مناسبات اجتماعی و سیاسی آن زمان را به چالش کشید. در آن دوره، افرادی که به دنبال معنای زندگی بودند، اغلب به دنبال معنای زندگی بودند. این جنبش، که به «پسر جوان» معروف شد، مناسبات اجتماعی و سیاسی آن زمان را به چالش کشید. در آن دوره، افرادی که به دنبال معنای زندگی بودند، اغلب به دنبال معنای زندگی بودند.

در غرب، دین و آگاهی از آن، اغلب به شکل پسر جوانی که در دهه ۱۹۶۰ میلادی در آمریکا به نام «پسر جوان» شناخته می‌شد و به دنبال معنای زندگی بود، ظهور کرد. این جنبش، که به «پسر جوان» معروف شد، مناسبات اجتماعی و سیاسی آن زمان را به چالش کشید. در آن دوره، افرادی که به دنبال معنای زندگی بودند، اغلب به دنبال معنای زندگی بودند. این جنبش، که به «پسر جوان» معروف شد، مناسبات اجتماعی و سیاسی آن زمان را به چالش کشید. در آن دوره، افرادی که به دنبال معنای زندگی بودند، اغلب به دنبال معنای زندگی بودند.

گفت

پدران سفید، وارد امپل فورث شدم و بعد از یک دوره ده ساله رسماً راهب شدم. در آن زمان صومعه امپل فورث حدود ۱۲۰ راهب داشت، تقریباً مانند امروز که به لحاظ تعداد دهمین مجموعه بندیکتی در کل جهان است. در آن زمان مانند امروز، ما مرکزی در شهر آکسفورد (سنت بنت هال) داشتیم و من به آنجا فرستاده شدم و در آنجا لیسانس جغرافیا از دانشگاه آکسفورد گرفتم.

سپس در صومعه، درس الهیات خواندم و از راه دور، مدرک الهیات از دانشگاه لندن نیز گرفتم. در این ده سال، دو سال فلسفه، سه سال جغرافیا و چهار سال الهیات خواندم. در ۱۹۷۲ که رسماً راهب شدم، در دبیرستان وابسته به صومعه تدریس کردم و سپس مسؤول گروه آموزش دینی شدم. در اواخر دهه هفتاد، نظام آموزشی انگلستان در حال تغییر بود. نظام قبلی که O Level (Ordinary Level) نام داشت به GCSE (General certificate) تغییر کرد. یکی از درس‌هایی که تحت تأثیر این تغییر، دگرگونی پیدا کرد، درس دینی بود. در آن زمان من با یکی از هفت، هشت گروه (بورده) مسؤول آموزش دینی، یعنی گروه امتحانات، همکاری می‌کردم. هم‌زمان در گروه مسؤول بسط و تحول امتحانات A Level (+18) کار می‌کردم. نهایتاً عضو تشکیلاتی شدم که مسؤول بررسی کل برنامه‌های امتحانات مدارس بود. این تا سال ۱۹۹۵ ادامه پیدا کرد که من به نمایندگی از کلیسای کاتولیک شرکت می‌کردم. من می‌بایست به تمام درس‌نامه‌های دینی در سطح کشور نظر می‌کردم و بر تنظیم امتحان‌نامه‌ها، طرح سوالات امتحانی نیز بازرسی و نظارت می‌کردم؛ یعنی درس‌های دینی را از نظر درس‌نامه، تدریس، سوالات امتحانی، نحوه نمره دادن و تصحیح اوراق و نحوه مطابقت آن‌ها با رهنمودهای دولت در زمینه آموزش دینی مورد ارزیابی قرار می‌دادم.

هم‌زمان در امپل فورث مسؤول یکی از خوابگاه‌های کالج (House Master) بودم. ۵۰ - ۶۰ نفر از دانش‌آموزان مدرسه در آن سکونت داشته و مطالعه می‌کردند. در اواخر این دوره مسؤول جمع‌آوری اعانات برای مدرسه نیز بودم. در صومعه هر ۸ سال، ایت انتخاب می‌شود و این تنها لحظه‌ای است که در صومعه دموکراسی وجود دارد (با خنده). من ۶ سال است که به عنوان ایت (رئیس صومعه) انتخاب شدم. دارای چند مقاله نیز هستم. سال پیش آقای دکتر شمالی در انگلستان از صومعه ما بازدید کردند و ما این سعادت را پیدا کردیم که امروز در ایران باشیم. ایشان در آن زمان که به صومعه ما آمد، ۳ سخنرانی درباره عرفان اسلامی ارائه کرد. ۴۰ - ۵۰ نفر از راهبان آن‌جا در سخنرانی ایشان شرکت کردند. پس از سخنرانی ایشان، ما به

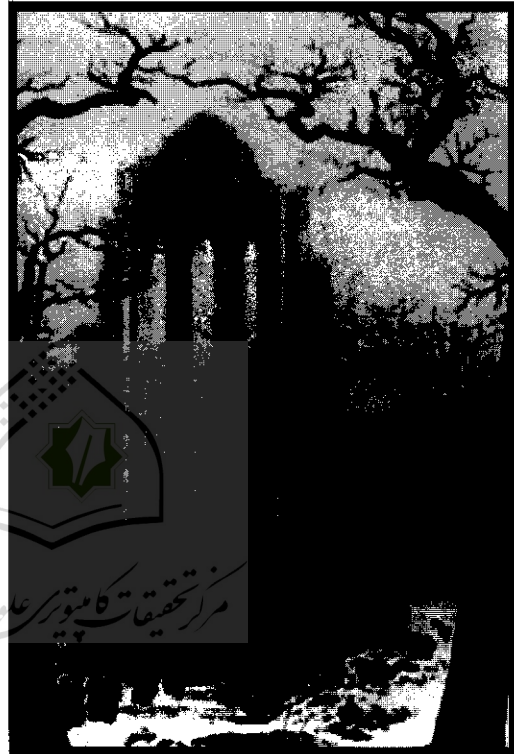
شبهات میان شیوه عرفان مسیحی و عرفان اسلامی پی بردیم و بعدایشان ماریا به ایران دعوت کرد و ما هم به ایران آمدیم.

**ولسطن:** من برادر ولستون پیتربرس هستم. (۳) الان ۴ سال است که راهب در صومعه امپل فورث هستم. من هم در یک خانواده کاتولیک به دنیا آمدم. مادر من در ابتدا کاتولیک نبود، بعداً کاتولیک شد، البته پیش از ازدواج با پدرم. مادر من انگلیسی و پدر من آلمانی است. آن‌ها در آلمان با یکدیگر آشنا شدند و ازدواج کردند و من در انگلستان به دنیا آمدم. پدر من مهندس ساختمان است و در کشورهای مختلفی کار کرده است. من در ۱۹۶۷ در انگلستان به دنیا آمدم و تقریباً تمام تحصیلاتم را در انگلستان گذراندم. البته، پدر و مادر من می‌خواستند که مرا به مدرسه امپل فورث بفرستند، ولی به دلیل کثرت متقاضیان لازم بود که از مدت‌ها قبل جا رزرو شود که پدر و مادر من نتوانسته بودند این کار را انجام دهند. از این رو، من به جای مدرسه کاتولیکی، به یک مدرسه انگلیکان در کنت (در کانتربری) رفتم. بعد از آن صرفاً به دلیل علاقه‌ای که به الهیات داشتم، به دانشگاه دورهام رفتم و در رشته الهیات موفق به اخذ مدرک لیسانس شدم. پس از آن، ۱۸ ماه مشغول کسب و تجارت شدم. پس از این، دوره دکتری الهیات را شروع کردم. رساله دکتری من عمدتاً درباره یک متفکر مسیحی قرن ۱۹ انگلستان به نام کاردینال جان هنری نیومن بود که ابتدا انگلیکان بود و بعد کاتولیک شد. نوشته‌های او چه در زمانی که انگلیکان بود و چه در زمانی که کاتولیک شد، بسیار مهم هستند و برای هر دو مذهب اهمیت دارند. به نظر من، نوشته‌های نیومن حتی در تحقیقات جدید در الهیات کاتولیک مطرح می‌باشد. رساله من درباره نیومن بود، ولی به تناسب نوشته‌های جدید انگلیکن و کاتولیکی نیز مورد بررسی قرار گرفت و به موضوعاتی همچون وحی و کشف (revelation) و اقتدار و مرجعیت (authority) از دیدگاه کلیسای انگلیکان و کلیسای کاتولیک پرداختم. بعد رساله را با بحثی درباره روش‌های کلامی به پایان رساندم. پس از فراغت از تحصیل، برای کار در مدرسه امپل فورث مشغول تدریس درس دینی و تاریخ (تاریخ جهان و تاریخ سیاسی انگلیس) در مقطع GCSE و A Level شدم. پس از آشنایی بیش‌تر با صومعه و راهبان، در ۱۹۹۸ تصمیم گرفتم که راهب شوم. الان تحصیلات خودم را برای کشیش شدن تکمیل می‌کنم؛ چون در مورد الهیات کار کرده بودم. ولی الان درباره مسائل عملی که کشیش باید بداند، به تحصیلات خود ادامه می‌دهم. هم‌زمان الان در آکسفورد در حال تحقیق هستم و برای رساله دکتری در زمینه اخلاق (moral theology)، که زیر نظر دانشگاه کاتولیکی لووین در

بلژیک است، کار می‌کنم. بعداً باید دو سال به بلژیک بروم تا دکترای دوم خود را به پایان برسانم.

من در صومعه خود با آقای دکتر شمالی آشنا شدم. پدر ایت و پدر جانانان ایشان را به من معرفی کردند، بعد از آن بارها با همدیگر ملاقات کردیم و درباره موضوعات متعدد کلامی، فلسفی، اخلاقی و عرفانی صحبت کردیم. من و پدر ایت مشتاق بودیم که به ایران بیاییم تا باز هم بیش تر یاد بگیریم.

### معرفت: اگر ممکن است کمی درباره وضعیت



کنونی دین در جهان غرب و نیز زندگی راهبانه و رویکرد جوامع غربی نسبت به آن توضیح دهید. ایت: درباره سؤال اول فکر می‌کنم که دین در غرب بسیار نیاز به تفکر عمیق دارد. از آنجا که دین در غرب از ناحیه فرهنگ سکولار و ماتریالیستی معرض تهدید است، این فرهنگ هرچه بیش تر به سمت لذات فوری و احساس آرامش‌های فوری و خشنودی‌هایی که به راحتی ارضا می‌شوند سوق داده می‌شود. روشن است که این شناخت عمیق نیست. این مطلب را می‌توان در زمان بروز مشکلات و فاجعه‌های بزرگ به وضوح درک کرد. برای مثال، وقتی در بیمارستانی مشکلی پیش می‌آید یا در اثر مشکلاتی، حادثه دردناکی برای مسافران قطارها پیش می‌آید، همه شروع به سؤال می‌کنند که چه کسی مقصر است. همه دنبال یک مقصر می‌گردند تا او را سرزنش کنند. این آن چیزی است که ما امروزه به آن فرهنگ سرزنش (the blame

culture) می‌گوییم. از نظر عموم مردم تنها یک راه خروج از این مشکلات وجود دارد و آن رجوع به دادگاه است و نه رجوع به دین. فرهنگ عمومی این است که باید به دادگاه رفت تا معلوم شود چه کسی مقصر است و باید برای جبران خسارت غرامت بدهد. این ممکن است در مورد اشتباه در یک عمل جراحی یا نقص در خط راه‌آهن که موجب حادثه قطار شود و یا نقض فنی در ماشین باشد.

وقتی فرهنگ عمومی فرهنگ سرزنش باشد، هرکسی دنبال این است که به گونه‌ای خود را مصون نگه دارد و اگر هم احیاناً مقصر شناخته شد، بیمه‌ای باشد که غرامت را از جانب او پرداخت کند. در انگلستان می‌بینیم که قواعد و شیوه‌های کاری را مشخص کرده‌اند که اگر فرد از آن‌ها تبعیت کند، مقصر شناخته نخواهد شد و اگر هم اشتباهی از او سر بزند، بیمه خسارت وارده را جبران خواهد کرد. این نشانگر مادی‌گرا بودن فرهنگ سکولار است که بسیار به وسیله رسانه‌ها و ستاره‌های سرشناس، که بت‌های جدید هستند، کنترل می‌شود. به طور مثال، در انگلستان فوتبال یک بازی ملی است و بسیار اهمیت دارد. اگر ستاره‌های فوتبال را - به طور مثال دیوید بکام که برای منچستر یونایتد توپ می‌زند - در نظر بگیرید و این‌که چقدر هر هفته درآمد دارند، مطلب روشن می‌شود. دیوید بکام از طریق فوتبال حدود یکصد هزار پوند در هفته درآمد دارد که با پول‌هایی که از هواداران و تبلیغات تجاری به دست می‌آورد، بسیار بیش تر می‌شود. این مقدار درآمد در هفته بسیار بیش تر از درآمد سالانه اکثریت بالایی از مردم انگلیس می‌باشد. این درآمد تنها به خاطر بازی دیوید بکام نیست، بلکه به دلیل درآمد بالای تیم منچستر یونایتد از راه فروش پیراهن و شورت و سایر کالاها، با آرم منچستر یونایتد می‌باشد. یا این‌که شرکت‌های بزرگ وقتی - مثلاً - می‌خواهند کفش ورزشی خود را بفروشند از دیوید بکام می‌خواهند که در آگهی تجاری به نوعی آن را تأیید کند. مردم آن کفش را می‌خرند نه به دلیل خوبی کفش، بلکه به خاطر این‌که دیوید بکام مثلاً این کفش را می‌پوشد، یا دوست دارد. در این فرهنگ، بت‌ها عبارتند از چهره‌های مشهور و سرشناس، حالا می‌خواهد یک موسیقی‌دان باشد یا یک کم‌دین یا یک فوتبالیست.

این‌جا یک سؤال مطرح می‌شود که پس ارزش‌ها کجا هستند؟ مردم در کجا به دنبال ارزش‌ها می‌گردند؟ پاسخ کوتاه این است که بسیاری از مردم دنبال ارزش‌ها نمی‌گردند؛ زیرا به نحوی از انجا علیه ارزش‌ها شرطی شده‌اند. دلیل آن این است که ارزش‌های اخلاقی یا ارزش‌های دینی نیاز به تلاش و زحمت دارند تا بتوان به آن‌ها راه یافت. آنچه امروزه در میان مسیحیان

در کشور ما و در اروپا اتفاق می افتد، این است که مردم دنبال چیزی غیر از اشکال رسمی مذهب هستند و به آنچه که فرهنگ آن کشور تلقی می شود، نظر می کنند. به طور مثال، من عضو گروهی هستم که مسوول کلیسای بسیار بزرگ شهر یورک است که متعلق به قرن چهاردهم می باشد و یکی از زیباترین کلیساها در سطح کشور می باشد. این کلیسا بزرگ، جذاب و در عین حال، نگهداری آن بسیار پرهزینه است. این کلیسا در حال حاضر در اختیار کلیسای انگلیکان می باشد، اما آن ها بودجه کلانی برای اداره آن ندارند. با این که این یک ساختمان فرهنگی است و بازدید کنندگان بسیاری از آن بازدید می کنند، دولت بودجه ای به آن اختصاص نمی دهد. مردم متدین که اهل کلیسا هستند نیز تعدادشان آن قدر نیست که با تبرعات بتوانند کلیسا را اداره کنند. حالا سوالی مطرح می شود که خرج نگهداری این بنای عظیم باید چگونه تأمین شود؟ البته، آن ها هزینه ها را پایین می آورند، ولی به هر حال بودجه زیادی نیاز دارند. این پیشنهاد مطرح شد که از بازدیدکنندگان ورودیه دریافت شود، ولی جنجال زیادی پیدا شد که نمی توان از مردم برای رفتن به خانه خدا پول گرفت.

به هر حال، مشکل این است که مردم آن طور که قبلاً به کلیسا می رفتند، الان نمی روند. به اندازه کافی مؤمنان به کلیسا نمی روند که بتوان مطمئن بود که با اعانات و تبرعات ایشان مخارج تأمین می شود. این بحث ها منتهی به این سؤال شد که اصلاً این ساختمان را برای چه باید نگه داشت؟ آیا صرفاً به عنوان یک میراث فرهنگی است یا این که مکان عبادت خداست که در آن عبادت کنندگان یا جست و جوگران جمع می شوند تا خود را بشناسند، تا در نیایش ها شرکت کنند، حضور مسیح را احساس کنند و...؟ اگر گزینه دوم درست است، پس دست اندرکاران باید آن را درک کنند و تلاش کنند تا مخارج را تأمین نمایند. این یک نمونه است که هنوز هم دست اندرکاران به راه حلی نرسیده اند و امثال آن در سطح کشور بسیار زیاد است. ما در فرهنگی به سر می بریم که تعداد مردم خداپرست به نظر می رسد که رو به افول است. این یک طرف قضیه است.

از سوی دیگر، ما می بینیم که افراد متدین و خداپرست نیز وجود دارند. باز اگر مثال عینی بخواهم بزنم، باید به مراسم عید پاک امسال اشاره کنم. ما دو هفته پیش، چهار روز مراسم داشتیم. با این که محل ما دور دست است، ولی بیش از ۴۰۰ نفر به صومعه و کالج ما آمدند و چون کالج ما تعطیل بود، توانستیم آن ها را اسکان دهیم. این افراد در این ۴ روز در نیایش ها و عبادات ما شرکت کردند. این ها از گروه های مختلف سنی بودند. مردم با تلاش و زحمت از راه های دور آمده بودند تا در مراسم ما

شرکت کنند. شاید احساس می کردند که در این جا معنویتی است که در محل خودشان نیست یا به خاطر برنامه های جانبی همچون بحث و سخنرانی و کنفرانس به این جا آمدند.

پس ما دو جریان داریم: یکی جریان سطحی عمومی که غیر مذهبی است؛ ضرورتاً ضد مذهب نیست، ولی غیر مذهبی است. البته وقتی سوالات بنیادین مطرح می شود، سراسیمه و وحشت زده می شود. دوم جریان زیرینی که مربوط به افرادی است که بیش تر فکر می کنند و معتقدند نمی توانند دین خود را پنداری و خیالی بدانند.

### معرفت: بفرمایید که زندگی راهبانه چگونه زندگی ای است و شما چگونه آن را می پذیرید و مردم چگونه از آن استقبال می کنند؟

ابت: اما این که زندگی راهبانه یا زندگی در صومعه در کجای این تصویر جای دارد، پاسخ من این است که زندگی راهبانه تنها به یک دلیل وجود دارد و آن جست و جوی خدا می باشد. همان طور که سنت بندیکت به راهبان می گفت که به صومعه بیایند تا خدا را بجویند، از خدا پیروی کنند و در نتیجه، خدا را اطاعت کنند. پس باید یک بصیرت عمیق در دل هر کس که می خواهد راهب باشد، دنبال شود و این اشتیاق و میل به خدا وجود داشته باشد. بنابراین، در صومعه، زندگی تماماً حول همه این محور بنا می شود. همان طور که برادر ولستن گفت، هدف ما، همان هدف می باشد و همه چیز به گونه ای باید تنظیم شود که به آن هدف اصلی خود برسیم. در مجموع، روزی شش بار در کلیسای صومعه برای نیایش حاضر می شویم: دوبار در صبح، یک بار در وسط روز، دوبار در شامگاهان و یک بار هم برای مراسم عشاء ربانی (Eucharist). علاوه بر این، هر کدام از ما وظیفه دینی مخصوص به خود را نیز داریم که باید انجام دهیم. در این نوع زندگی چیزی وجود دارد که نه تنها برای راهبان، بلکه برای افراد معمولی نیز گاهی جالب است و این موجب می شود که افراد جوانی جذب این نوع زندگی شوند و بخواهند راهب شوند. ما اکنون ۹۵ نفر در صومعه و مراکز وابسته خود داریم. ممکن است تعداد ما مقداری رو به افول بگذارد، ولی من فکر می کنم که زندگی راهبانه باقی خواهد ماند.

من تصور می کنم با افزایش فرهنگ مادی گرایانه، آن اقلیتی که دنبال خدا هستند و زندگی مادی را کافی نمی بینند، افزایش می یابد. به طور مثال، در کلیسای انگلیکان جنبش بزرگی (آلفا) شروع شده است. این جنبش از کلیسایی در لندن آغاز شده است. آنان افراد بسیار ماهری در ایجاد ارتباطات دارند و با بیان پیام های دینی افراد زیادی را در سطح کشور

جذب کرده‌اند. جنبش‌های کوچک و بزرگ دیگری نیز وجود دارند که افرادی را جذب می‌کنند که شاید با شیوه‌های رسمی و نهادینه شده نتوان آنان را جذب کرد.

**معرفت: پیش از این که به محور دیگر بحث منتقل شویم، این سؤال مطرح می‌شود که به نظر شما علت پیدایش این وضعیت فرهنگی چیست؟ آیا متدینان نتوانسته‌اند خوب عمل کنند و با اشتباهات خود موجب تضعیف دین شده‌اند، یا کسانی بوده‌اند که عملاً تلاش کرده‌اند تا دین را منزوی کنند یا ترکیبی از این عوامل موجب این امر شده است؟**

**ابت:** من فکر می‌کنم ترکیبی از این عوامل بوده است و نه یک عامل تنها. یک عامل، تأکید زیاد در جهان آکادمیک بر ارزیابی نقادانه (critical assessment) است. این موجب شد که متدینان مجبور شوند به موضع دفاعی بیفتند، یا طرح مسائلی همچون این که اگر شما متدین باشید، همیشه نابالغ خواهید

نمی‌کنی؟ یا چرا نمی‌روی نکات منفی مسیحیت را تبلیغ کنی؟ شیطان گفت: این کار لازم نیست. برای نابودی مسیحیت این کافی است که مسیحیان فکر کنند همه چیز روبه راه و درست است؛ زیرا در این صورت درصدد تلاش برای بهبودی و تقویت امور بر نمی‌آیند. من فکر می‌کنم این ساده‌انگاری است که هرکس فکر کند اگر من همان کار حداقل خود را انجام دهم، همه چیز اصلاح خواهد شد. اگر روند این‌گونه ادامه پیدا کند، وقتی که بحران‌ها یا مقاطع سرنوشت‌ساز فرامی‌رسد، به راحتی شکست و فروپاشی رخ می‌دهد.

در انگلستان در برخی مواقع زمینه بسیار خوبی برای ترویج دین وجود دارد، مثلاً در مراسم ختم همه شرکت می‌کنند و اگر این مراسم در کلیسا صورت بگیرد، شنوندگان بسیاری در آنجا حاضر می‌شوند و به لحاظ روحی نیز در حالت تأثیرپذیری هستند. در اینجا است که توانایی موعظه گر بسیار اهمیت دارد. موعظه گر نباید تنها به تمجید از متوناً اکتفا کند، بلکه باید سعی کند تا در جان شنوندگان موعظه تأثیر بگذارد. نکته دیگر این که دین از حوزه عمومی به حوزه شخصی



وارد شده است. اگر شما از بسیاری از مردم بپرسید که آیا عبادت و نیایش انجام می‌دهید؟ پاسخ می‌دهند: بله. بعد اگر بپرسید که آیا به کلیسا می‌روید؟ پاسخ می‌دهند: هرگز! یک مطلب جالب را خوب است ذکر کنم. در آکسفورد با سرپرستی شخصی به نام ادوارد رابینسون واحد پژوهش درباره «تجربه دینی» (Religious Experiences Research Unit) راه‌اندازی کردند و از همه کسانی که خودشان فکر می‌کردند تجربه‌های دینی داشته‌اند و مایل بودند که آن را با دیگران مطرح کنند، خواستند که گزارش خود را درباره این تجربیات به پژوهش‌گران ارائه دهند. این کار هنوز ادامه دارد. یکی از نتایج این پژوهش این بوده است که تعداد زیادی از مردم که تجربه دینی داشته‌اند، عضو هیچ دینی نبوده‌اند. معنای این امر این است که انسان‌ها در سرشت خود این - به اصطلاح - انفتاح و باز بودن

مانند نمی‌توانید مسؤولیت زندگی‌تان را به عهده بگیرید و همه مشکلاتتان را به خدا حواله خواهید کرد، پاسخ‌های قوی از جانب کلیسا نیافت. این مسائل موجب شد که پاپ چندی قبل این اندیشه را با قوت مطرح کند که تنها قداست (holiness) و پاکی است که می‌تواند افراد را به دین جذب کند. این کافی نیست که شما یک کشیش قوی در مسائل اجرایی باشید یا کلیسای بزرگی داشته باشید. اگر این‌ها با قداست شما آمیخته نشود، فایده‌ای ندارد. به عبارت دیگر، ساختارهای نهادینه (institutional structure) دینی چندان مفید نبوده است و مانند دیگر ساختارها با نقاط ضعف و قوت خود باقی مانده است. اما من فکر می‌کنم که علاوه بر این، یک عامل مهم دیگر ساده‌انگاری متدینان است. می‌گویند یک‌بار کسی از شیطان پرسید که تو برای مبارزه با مسیحیت چرا اعلام جنگ و مقابله

(openness) نسبت به امر الوهی را دارند. البته، ممکن است شگاکان بگویند: این تجربه‌ها به خاطر دست‌کاری دیگران یا فعالیت‌های شیمیایی در مغز است، ولی از دید خود آن اشخاصی که این تجربه‌ها را دارند، این سخنان قابل قبول نیست. این تجربه‌ها را کسی طراحی نکرده است و لزوماً قابل پیش‌بینی هم نیستند. این تجربه‌ها برایشان در اوقات مشخصی اتفاق نمی‌افتد. آن‌ها در اوقات خاصی این احساس بودن با خدا را دارند. من فکر می‌کنم که این نشانگر این است که در عمق وجود هر انسانی، میل به سوی خدا وجود دارد. بعضی ممکن است این را میل به دیگری یا میل به عشق تلقی کنند، ولی به نظر من این میل به خداست.

### معرفت: نظر شما درباره آینده چیست؟

**ابت:** من در باره آینده بسیار مطمئن هستم؛ زیرا فکر می‌کنم افراد پاک و مقدس زیادی در این طرف و آن طرف وجود دارند. درست است که قداست و پاکی در رسانه‌های غربی خیلی مطرح نیست، ولی قداست و پاکی یک امر مسری و اعتیادآور است (با لبخند). هر جا که فرد معنوی پاکی وجود دارد، دیگران به سوی او جذب می‌شوند.

### معرفت: وظیفه ما در این زمینه چیست؟

**ابت:** من فکر می‌کنم وظیفه ما این است که خدا را بر همه چیز مقدم داریم. قداست و پاکی با دادن و اعطا (giving) حاصل می‌شود. کسانی هستند که کاملاً خود را به دیگران می‌دهند، بدون ملاحظه راحتی یا سلامتی خود و با این دادن آن‌ها عوض می‌شوند و می‌فهمند آن‌که دریافت می‌کند فرزند یا فرد در حال رنج نیست، بلکه خداست.

من فکر می‌کنم که قداست را در مکان‌های مختلف و نزد افراد متفاوت می‌توانیم ببینیم. کسانی هستند که خود را وقف کمک، تعلیم یا غیره کرده‌اند. البته، آن‌ها این کار را بدون این‌که بخواهند قداستی کسب کنند انجام می‌دهند.

### معرفت: فرق معنویت (spirituality) با قداست

(holiness) چیست؟

**ابت:** من فکر می‌کنم معنویت زیر مجموعه قداست است. انواع مختلفی از معنویت وجود دارد که افراد را به سوی قداست سوق می‌دهند. بسیاری از مردم قداست را از خلال شناخت خود و شناخت خدا تحصیل می‌کنند.

**ولستن:** من می‌خواهم تنها یک نکته تاریخی را درباره زندگی راهبانه اضافه کنم. اولین مپسیونر که به بریتانیا فرستاده

شد، آگاستین بود که توسط پاپ گرگورین در قرن ششم فرستاده شد. ماجرای مفصل این مطلب را یک موزخ قرن هشتم به نام بید گزارش کرده است. آگاستین در شگفت بود که چرا پاپ او را از صومعه به جای دیگری می‌فرستد. پاپ پاسخ داد که من تو را به بریتانیا می‌فرستم تا صومعه دیگری را تأسیس کنی. بید می‌گوید: آگاستین همین کار را انجام داد. او و یارانش نرفتند تا مسیحیت را تبلیغ کنند، بلکه به بریتانیا رفتند و در آن‌جا زندگی معنوی راهبانه خود را انجام دادند و مردم مجذوب آنان شدند. آن‌ها برای تبلیغ سراغ مردم نرفتند، بلکه زندگی خود را کردند و مردم به نزد ایشان می‌رفتند. من فکر می‌کنم این می‌تواند بیانگر نقش اجتماعات راهبانه در غرب باشد. ما نیز اکنون بازدیدکنندگان فراوانی داریم. این موضوع را کاردینال رتسینگر، که مسؤول بخش الهیات در واتیکان است، در یک مصاحبه طولانی مطرح می‌کند. او می‌گوید: زندگی راهبانه گواهی بر ارزش‌ها و حقایق الهی است.

**معرفت:** آیا به نظر شما پیروزی انقلاب اسلامی در ایران را می‌توان عاملی برای تقویت باورهای دینی در جهان و الهام‌بخش این مطلب به متدینان دانست که می‌توان امروزه نیز دین را به نحو فعال و مؤثر در صحنه زندگی بشر دانست؟

**ابت:** پاسخ به این سؤال را در دو مرحله می‌توان ارائه داد. ایت سابق بر من، معتقد بودم که تنها راه تقویت و احیای مسیحیت در این کشور (بریتانیا) این است که مسیحیان تحت تعقیب و محاکمه قرار گیرند؛ زیرا وقتی انسان در معرض تهدید قرار می‌گیرد، این سؤال برایش جدی می‌شود که ارزش‌های حقیقی کدامند. من فکر می‌کنم تجدید حیات و احیای دین وقتی صورت می‌گیرد که ما تحت تعقیب و فشار قرار بگیریم. امروزه ما تحت تعقیب و فشار هستیم، ولی نشانه‌های آن با زمان‌های پیشین و با زمان اصلاح مذهبی (reformation) تفاوت پیدا کرده است. امروزه نشانه‌ها آرام‌تر و ناپیداتر هستند. امروزه حملات از ناحیه جهان عقل‌گرای سکولار وجود دارد که ایمان و عمل دینی را زیر میکروسکوپ می‌گذارد و می‌گوید: ببینید باورهای شما سازگار نیست یا ریاکارانه است و... از آن‌جا که نهادها (institution) از این حملات آسیب‌پذیر هستند، لذا این حملات می‌توانند موجب ترساندن و جدا کردن مردم از آن‌ها شوند. من فکر می‌کنم این یک جنبه مسأله است.

جنبه دیگر و ناراحت‌کننده آن، که شاید شما بهتر از من بدانید، مربوط به مهاجران مسلمان در کشور ما می‌شود. ما مسلمان‌های زیادی داریم که در کسب و کار خود موفقند. اما

برداشت‌های عمومی از اسلام چندان مثبت نیست. بخشی از آن به این دلیل است که کلاً نسبت به دین رویکرد مثبتی وجود ندارد، ولی بخش دیگری از آن به این دلیل است که مردم دنبال چیزی که با درک و فهم آن‌ها بسیار فاصله دارد، نمی‌روند. من فکر می‌کنم یکی از سوالات مهمی که متدینان امروزه با آن روبه‌رو هستند، در زمینه آموزش و پرورش (education) است. این روشن است که تعداد بسیاری از مردم در انگلستان با مدارس مسیحی موافقت، ولی دلشان نمی‌خواهد که مدارس اسلامی وجود داشته باشد. آن‌ها با مدارس یهودی مخالفتی ندارند، ولی با مدارس اسلامی موافق نیستند. علت آن چیست؟ چه نکته‌ای در اسلام وجود دارد که این هراس را ایجاد می‌کند؟ من فکر می‌کنم بخشی از آن به این دلیل است که اسلام در قسمت وسیعی از دنیا خیلی موفق است. بخش دیگر آن به این دلیل است که کسانی که اسلام را برای ما معرفی و تبلیغ

می‌کنند، نتوانسته‌اند دریابند که مناسب با روحیه و خلق و درک انگلیسی‌ها چگونه باید اسلام را عرضه کنند و همین‌طور بخشی از آن به این دلیل است که در مطالعات آکادمیک دربارهٔ دین، بخصوص آنچه که به عنوان دین‌شناسی تطبیقی مطرح می‌شود، سعی می‌کنند که به عنوان یک ناظر واقع‌گرا و بی‌طرف به ادیان مختلف نگاه کنند. برای مثال، می‌گویند این جعبه (box) مسیحیت است، این جعبه اسلام است، این جعبه یهودیت است و... بدین ترتیب ادیان را جعبه جعبه می‌کنند و با ادیان به گونه‌ای که می‌خواهند رفتار می‌کنند. وقتی من در

زمینه آموزش دینی کار می‌کردم، این مسأله مطرح بود که در درس‌نامه دینی می‌گویند: این‌ها این‌گونه عمل می‌کنند، آن‌ها این‌گونه عمل می‌کنند و... بدون این‌که بیان شود که دلیل هر کدام چیست و حق کدام است. یک سؤال مهم در آموزش دین در انگلستان در گذشته و حال این است که نقش تعهد و التزام (commitment) در مطالعات دینی چیست؟ یکی از نویسندگان دهه هفتاد و از استادان دانشگاه دورهام که متخصص اسلام و کاتولیک بود، در کتاب کوچکی، که به نظر من خیلی مهم است، این اندیشه را مطرح ساخت که التزام، منبع اصلی و پایه برای هر نوع کار کلامی و عقیدتی است. التزام مثل خامه یا شیره‌ای نیست که در آخر کار بر روی کیک می‌ریزند، بلکه امری اساسی است. مشکل آموزش دینی در دهه هفتاد در

انگلیس این بود که در مدارس کاتولیکی اعتقاد به "indoctrination" داشتند؛ به شما مطلبی را می‌گویند و شما باید آن را باور کنید. کاتولیک‌ها هم می‌گفتند: ما حقیقت را در اختیار داریم، ما حقیقت را یاد می‌دهیم و شما باید حقیقت را باور کنید. مدارس کاتولیکی برای این‌که به لحاظ علمی و آکادمیک به رسمیت شناخته شوند، مجبور بودند که وارد نظامی شوند که مجال بیش‌تری به بحث می‌داد، حتی در سن ۱۶ سالگی. آزادی برای سنجش و یادگیری مهارت ارزیابی که چه چیز درست است و چه چیز درست نیست، در دهه هفتاد به نظر می‌آمد که در مدارس کاتولیکی غایب بود و بدین‌سان یکی از معیارهای جهان آکادمیک و علمی را فاقد بودند. تا آن‌جا که می‌دانم مسلمانان هرگز راضی نبودند که اسلام به گونه‌ای به نوجوانان ایشان تعلیم داده شود که آن‌ها التزامی به آن نداشته باشند.



**در انگلستان می‌بینیم که قواعد و شیوه‌های کاری را مشخص کرده‌اند که اگر فرد از آن‌ها تبعیت کند، مقصر شناخته نخواهد شد و اگر هم اشتباهی از او سر بزنند، بیمه خسارت وارده را جبران خواهد کرد. این نشانگر مادی‌گرا بودن فرهنگ سکولار است که بسیار به وسیلهٔ رسانه‌ها و ستاره‌های سرشناس، که بت‌های جدید هستند، کنترل می‌شود.**



حالا برگردیم به سؤال شما دربارهٔ تأثیر انقلاب اسلامی. من فکر می‌کنم که اولاً، مردم در بریتانیا دربارهٔ این‌که اصولاً کشور اسلامی یعنی چه، پیش‌دوری‌هایی دارند. معمولاً این‌گونه تصویری ارائه می‌شود که در کشور اسلامی آزادی نیست، روحانیان قوانین و ارزش‌های دینی را با زور به اجرا می‌گذارند و احترامی به مردم گذاشته نمی‌شود. عناوین خبری در روزنامه‌ها و سایر رسانه‌ها نیز چنین برداشتی را القا می‌کنند.

از سوی دیگر، قطعاً تلاش‌هایی برای ایجاد ارتباط صورت می‌گیرد تا بتوانیم به آن مرکز که ما را متحد می‌سازد، برگردیم؛ یعنی با اتحاد حول محور میل به خدا و میل به قداست. البته کسانی که این کار را می‌کنند در درون فرهنگی قرار دارند که خیلی با ایشان موافق نیست.

**ولستقن:** دربارهٔ سؤال مربوط به رنسانس و نیز دربارهٔ ادله رواج شکاکیت در غرب که قبلاً مطرح شد، مایلم نکته‌ای را اضافه کنم. مسلماً از قرن ۱۶ و از زمان دکارت به این طرف، رویکردی نقادانه به منابع دینی و باور به طور کلی قوت گرفت. احتمالاً چنین امری در آن زمان قابل ذرک است؛ زیرا در انگلستان، آلمان و برخی کشورهای دیگر غربی، جنگ‌های طولانی‌خونین داخلی بر سر دین صورت می‌گرفت. لذا این زمینه بود که کسانی بگویند: خب، قدری صبر کنید ببینیم اصلاً مشکل

چیست؟ اصل دین مربوط به چیست و چگونه اعتباری دارد؟ ابتدا، بعضی نیز به شک و تردید افتادند. من فکر می‌کنم این برنامه لیبرالی (liberal agenda) یا برنامه نقادی (critical agenda)، که عمدتاً در فرانسه در قرن هفدهم در نوشته‌های گروه معروف به فیلسف و در انگلستان در قرن هجدهم در نوشته‌های گروه عقل‌گرا مطرح شد، به شک در دین در قرن ۱۹ منجر شد. البته، من معتقدم شک در دین تنها جنبه فلسفی نداشت. پس از طرح نظریه تکامل توسط داروین نیز زیاد گفته می‌شود که داروین دین را باطل کرده است یا علم، دین را باطل کرده است. ولی من فکر می‌کنم این نیز به تنهایی عامل اصلی نبود. من فکر می‌کنم مشکل اصلی این بود که در اواخر دوره ویکتوریا بسیاری از مردم شروع به خواندن مجدد عهد عتیق کردند و بعد احساس کردند تصویری را، که از خدا و افعال او در آنجا مطرح شده است، دوست ندارند. مثلاً وقتی بنی اسرائیل وارد سرزمین کنعان شدند، به آن‌ها گفته شد که تمام مردم آنجا را نابود کنند. پس اشکال و ایراد اخلاقی به دین داشتند که البته بخشی از این به خاطر میل ایشان به نگاه مستقلانه به خدا و متون بود.

در ۱۵، ۲۰ سال گذشته در محافل آکادمیک و نه در کل اجتماع و نه حتی در کل محافل آکادمیک و یا در نزد برخی جریان‌های آکادمیکی که عده‌ای می‌خواهند آن را فراگیر سازند، به تدریج این تفکر قوت گرفته است که این طرح لیبرالی که بیان شد، خودش را سست کرده است؛ زیرا انسان می‌تواند درباره ارزش خود این تفکر لیبرالی نیز شک کند. این موجب شد که حرکتی از آنچه «هرمنوتیک شک» (hermeneutics of doubt) خوانده می‌شود، به «هرمنوتیک اعتماد» (hermeneutics of trust) صورت پذیرد. وقتی ما در بخش‌های دیگر زندگی مان بنا را بر شکاکیت نمی‌گذاریم، چرا در دین باید بنا را بر شکاکیت بگذاریم؟ پوزیتویسم علمی در اوایل قرن بیستم و به دنبالش پوزیتویسم منطقی، این اندیشه را مطرح کرد که قبل از هرگونه عملی باید به حقیقت (truth) برسیم. ولی در زندگی عملی هیچ‌کس این‌گونه عمل نمی‌کند. در میان فیلسوفان، افرادی همچون مایکل پولانی و هانس-گ. گادامر و در میان متکلمان کاتولیک کاردینال اوری دالاس، در میان متکلمان پروتستان جرج لیندبرگ و در میان استادان آکسفورد ریچارد سوین برن (انگلیکان) که نزدیک به بازنشستگی است، این عقیده را مطرح ساختند. بنابراین، در محافل آکادمیک نوعی ناخرسندی نسبت به این شکاکیت لیبرالی وجود دارد؛ زیرا همان‌طور که گفتیم این شکاکیت با لوازم زندگی متعارف ما هماهنگ نیست. بنابراین، ممکن است در

آینده تغییراتی در سطح عموم جامعه نیز صورت بگیرد.

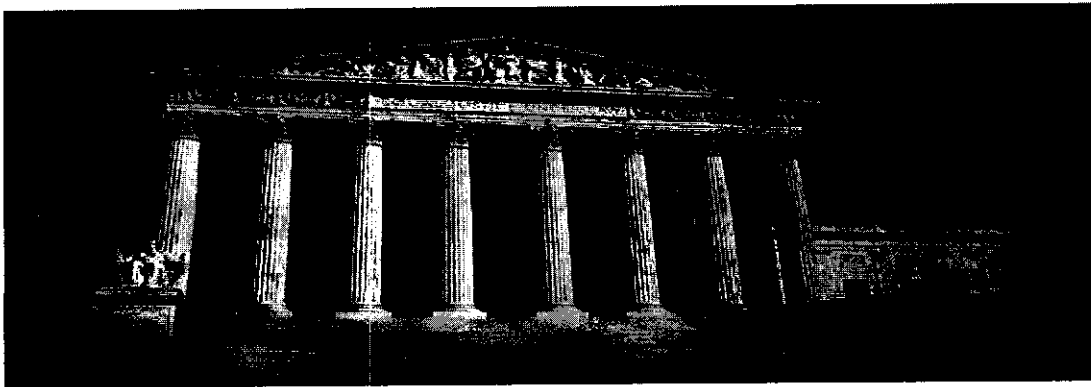
**معرفت: یک سؤال مهم در اینجا این است که کلیسا چه رویکردی به مسأله آموزش دارد؟ کلیسا چه ساختارهایی - مانند مدرسه و کالج - را طراحی کرده است تا بتواند مطمئن باشد که مردم دست‌کم دین را درست می‌فهمند؟ حال این‌که متدین بشوند، قدم بعدی است. به عبارت دیگر، اهمیت آموزش از دیدگاه کلیسا چیست؟ همین‌طور نظر کلیسای کاتولیک درباره مفهوم دانشگاه دینی را قدری توضیح دهید.**

**ولستن:** نقش آموزش در رویکرد کلیسا به جهان بسیار بنیادی است. ما در مدرسه امپل فورث رسالت‌نامه‌ای «mission statement» داریم که به طور خلاصه عبارت است از: آموزش ایمان و فضیلت؛ ابتدا یاد بگیرند که دین چیست، مسیحیت چیست و سپس آن را در زندگی پیاده کنند. این نوع آموزش بسیار مهم است. فکر می‌کنم مدارس کاتولیکی در بخش عمومی و دولتی از ۱۸۷۰ - ۱۸۸۰ شروع به کار کردند. البته، بودجه جدی از ناحیه دولت برای این مدارس پس از تصویب قانونی در ۱۹۴۴ آمد. در دهه پنجاه قرن نوزدهم، اندیشه تأسیس دانشگاه کاتولیکی در دوبلین، که در آن زمان تماماً تحت حاکمیت بریتانیا بود، مطرح شد. در آن زمان دانشگاه‌های ایرلند یا بی‌خدا (Godless) بودند یا پروتستان؛ چون می‌خواستند که ایرلند را کاملاً پروتستان کنند. در آن زمان، کلیسای کاتولیک و اسقف‌ها مصمم بودند که دانشگاه کاتولیکی تأسیس کنند تا افرادی آشنا و ملتزم به عقاید و ارزش‌های کاتولیکی تربیت کنند و بعد در کل جامعه اثر بگذارند. این می‌تواند نمونه عینی برای درک اهمیت آموزش از دیدگاه کلیسای کاتولیک باشد. البته، کلیسای کاتولیک معتقد است که آموزش ابتدا از خانواده شروع می‌شود. شما از والدین می‌خواهید که از آموزش کاتولیکی حمایت کنند و بعد فرزندان خود را به مدارس کاتولیکی بفرستند. این‌ها با هم کار می‌کنند.

**معرفت: علاوه بر شیوه‌های متعارف آموزش، آیا کلیسای کاتولیک معتقد است که از هنر - مانند فیلم‌سازی - نیز باید در آموزش مفاهیم دین استفاده کرد؟ البته، می‌دانیم که مدت مدیدی است که کلیسا از موسیقی استفاده می‌کند، ولی درباره سایر رشته‌های هنری چگونه است؟**

**ایت:** در مدارس کاتولیکی مانند سایر مدارس دینی از تمامی





مسئول خانه‌ها (house master) در مدرسه ما راهب‌ها هستند که به مسائل معنوی نیز توجه می‌کنند. مدارس خصوصی نیز هستند که تنها به مسائل علمی توجه می‌کنند و سطح علمی آن‌ها ممکن است، بهتر باشد. پس آن دوراهی که در مدارس دولتی گفتیم، برای والدین متدین درباره مدارس خصوصی وجود دارد.

مردم از راه‌های دور فرزندان خود را به مدرسه ما، که مایل‌ها از آن‌ها دور است، می‌فرستند و نه به مدارس نزدیک منزل خودشان؛ زیرا به ارزش‌هایی که در این‌جا هست، بسیار اهمیت می‌دهند. ولی در عین حال، نوعی گذشت و فداکاری لازم است. تمام مدارس خصوصی باید شرایط بازار را رعایت کنند؛ یعنی باید با موفقیت علمی بتوانند دانش‌آموزان را جذب کنند. بنابراین، مدارس دینی باید از نظر علمی نشان دهند که ما با دیگران فرقی نداریم. الان مشکل بیش‌تر شده است، چون درس‌های جدیدی مانند تکنولوژی ارتباطات (I.T.) اضافه شده است. بنابراین، مجال کم‌تری برای آموزش دینی می‌ماند. خوشبختانه والدین زیادی هستند که حاضرند فرزندان خود را به مدارس کاتولیکی بفرستند، ولی تعداد زیادی نیز هستند که می‌گویند: آموزش دینی امر شخصی است و ما در منزل و کلیسا می‌توانیم آن را انجام دهیم.

**معرفت: در حال حاضر، تفاوت میان برنامه‌های مدارس کاتولیکی و مدارس غیردینی در انگلستان چیست؟ علاوه بر این، لطفاً توضیح دهید که در یک وضعیت ایده‌آل، یعنی اگر شرایط رقابتی - به اصطلاح بازار - و مقررات و آیین‌نامه‌های دولتی نباشد مدارس کاتولیکی چگونه می‌بایست باشند؟**

**ابت:** من با مدرسه خودمان شروع می‌کنم. ما در مدرسه خودمان به برنامه‌های آموزشی کشور کاملاً پای‌بندیم. مثلاً، مطابق با برنامه دولت، هرکس که درس دینی را می‌گیرد، هر ۵

وسایل و شیوه‌های ارتباطی (communication) که مقدور باشد، استفاده می‌کنند تا هم ایمان را اظهار کنند و هم به دیگران منتقل کنند. برای مثال، در مدرسه ما در امپل فورث مسئول هنر برای مناسبت‌ها بسیار اتفاق می‌افتد که می‌آید و امکانات خاصی مانند تصاویری که یک متن دینی را به تصویر بکشد، درخواست می‌کند. من فکر می‌کنم مشکل بزرگ رسیدن به موازنه و تعادل است. همان‌طور که ولستن گفت، ما در انگلستان دو نوع مدارس داریم: مدارس خصوصی و مدارس عمومی یا دولتی. در هر دو بخش، مدارس کاتولیکی داریم. در هر دو نوع برای امتحانات واحدی درس می‌خوانند و مدارس بر اساس نتایج امتحانات رده‌بندی می‌شوند. در این رده‌بندی نیز متأسفانه توجهی به این نمی‌شود که آیا مدرسه‌ای بر اساس توانایی‌ها گزینش کرده است یا خیر. از این‌رو، تصویر نادرستی از کیفیت آموزش مدارس ارائه می‌دهد. لذا والدین مایلند فرزندان خود را به مدارس بفرستند که آن‌ها را بهترین افراد برای آینده بگردانند و از نظر بسیاری از والدین، «بهترین» یعنی موفقیت علمی در امتحانات سن ۱۶ سالگی (GCSE) یا ۱۸ سالگی (A Level). معنای این سخن این است که والدین متدین با دو راهی مواجه می‌شوند: آیا فرزندان خود را به مدارس دولتی غیردینی بفرستند که تنها همتشان جنبه علمی است یا به مدارس دولتی دینی، که علاوه بر مسائل علمی به مسائل دینی نیز می‌پردازند؟ بعضی می‌گویند: برای ما دین مهم است و لذا فرزندان خود را به مدارس دینی، می‌فرستیم و در آن‌جا از نظر درس هم حدّ قابل قبولی هست. بعضی می‌گویند: برای ما مسائل علمی در درجه نخست قرار دارد، ما به مدارس دولتی غیردینی که از نظر آموزشی و امکانات موفق‌تر باشند، فرزندان خود را می‌فرستیم و بعد در منزل یا کلیسا بر روی جنبه دینی آن‌ها کار می‌کنیم. این یک معضل جدی است.

حالا اگر به مدارس خصوصی نظر کنیم باز همین مشکل وجود دارد. برای مثال، در مدرسه امپل فورث ما به مسائل علمی خیلی توجه داریم، ولی در عین حال این همه چیز نیست.

سال باید جدی کار کند و از نظر ذهنی و عقل نیز کار زیادی می‌طلبید. افزون بر این، هر دانش‌آموز، اعم از کاتولیک و انگلیکان، حداقل روزهای یک‌شنبه باید در مراسم کلیسای صومعه شرکت کند. در هر خانه که ۴۰-۵۰ نفر هستند، محل نیایش وجود دارد که صبح و عصر نیایش برگزار می‌شود.

با توجه به این‌که ساعات حضور افراد در مدرسه به ۸/۳۰ الی ۱۵/۳۰ محدود می‌شود، وقت زیادی برای فعالیت‌های دینی در داخل مدرسه وجود ندارد. با این وجود، در مدارس دینی دولتی دپارتمان‌های دینی (Religious Education) قوی وجود دارد و حتماً درصد مشخصی را به تعلیم امور دینی اختصاص می‌دهند. برنامه نیایش گروهی و احتمالاً انجام شعائر گروهی نیز دارند. در مدارس کاتولیکی یک تفاوت ظاهری نیز با مدارس غیردینی وجود دارد و آن تصاویر متعدد مربوط به مسائل مذهبی در مدرسه است. البته در مدارس معمولی نیز آموزش دینی وجود دارد، اما چون در یک زمینه فرهنگی مناسب توأم با شکاکیت و لادریگری صورت می‌گیرد و افراد بیش‌تر اوقات خود را در تماشای تلویزیون و فیلم‌ها و سایر امور مصرف می‌کنند، حتی موفق‌ترین معلم‌های دینی نیز چندان نمی‌توانند اثر بگذارند. اگر معلمی خیلی خوب بتواند ارتباط ایجاد کند و مطالب را با جان شاگردان مرتبط سازد، ممکن است در آن‌ها تأثیر بگذارد، ولی نه این‌که لزوماً به حدی برسند که به کلیسا بروند.

**معرفت: با توجه به این‌که شما مدرسه شبانه‌روزی در کنار صومعه دارید و در عین حال، محیط بیرون، تلویزیون، رسانه‌ها و فرهنگ عمومی جاذبه‌های مادی و جنسی فراوانی دارند که دانش‌آموزان شما را که در سنین حساس نوجوانی هستند به طرف خود می‌کشند، چه برنامه‌ای را در پیش گرفته‌اید؟ به طور مثال، درباره تماشای تلویزیون، سیاست شما چیست؟ آیا منع می‌کنید یا تشویق می‌کنید یا می‌گویید به ما ربطی ندارد؟**

ابت: مسلماً به ما ربط دارد (با خنده). ما در همان بدو ورود ضوابط رفتاری مشخصی را به دانش‌آموزان ارائه می‌کنیم. به طور مثال، مسائل جنسی بسیار باید مورد توجه قرار گیرد. یکی از دوستان من در زیمبابوه به من گفت: بیماری‌های ناشی از روابط ناصحیح جنسی مانند ایدز در آن‌جا بسیار فراوانند و تنها راه جلوگیری از آن تغییر کلی شیوه زندگی مردم است. سازمان‌های غربی این را بدعت می‌دانند. آنچه که سازمان‌های غربی در زیمبابوه به عنوان روابط جنسی بهداشتی



## من تصور می‌کنم با افزایش فرهنگ

مادی‌گرایانه، آن اقلیتی که دنبال خدا

هستند و زندگی مادی را کافی

نمی‌بینند، افزایش می‌یابد.



مطرح می‌کنند، نمی‌تواند از بیماری‌ها جلوگیری کند. این سازمان‌ها با روابط آزاد جنسی مخالفتی ندارند، فقط می‌گویند باید به نحو بهداشتی (safe sex) صورت گیرد. متأسفانه در بریتانیا نیز چندان به این مسأله توجه نمی‌شود که اصلاً شیوه زندگی و رفتارهای جنسی باید اصلاح شود. ما در مدرسه خود این مسائل را خیلی واضح بیان می‌کنیم. در ۱۹۹۶ که من هنوز مسؤول یکی از خانه‌های مدرسه بودم، باید همه مسؤول خانه‌ها در کلاس آموزش بهداشت جنسی شرکت می‌کردیم. بخشی از برنامه، ویدئویی و مربوط به رفتار جنسی بود. این برنامه آن قدر وحشتناک (horrificing) بود که من تقریباً مریض شدم و گفتم که نمی‌خواهم دانش‌آموزان آن را انجام دهند.

در مورد تماشای تلویزیون، ساعات تماشای تلویزیون محدود است و فیلم‌های ویدئویی نیز به دقت انتخاب می‌شود. البته وقتی به خانواده می‌روند، ممکن است این مراقبت نباشد، ولی ما به روشنی و وضوح مقررات خود را از اول تا آخر که با ما هستند، به آن‌ها می‌گوییم. سکس، نوشیدن مشروب یا دخانیات یا مواد مخدر، که متأسفانه در بریتانیا بخشی از شیوه زندگی بسیاری از جوانان گشته است، نشانه یک تباهی اخلاقی است. وجود ما به عنوان مدرسه برای این است که آن‌ها به این مطلب پی ببرند و ارزش‌های خودشان را داشته باشند. البته در مدرسه شبانه‌روزی کار آسان‌تر است؛ زیرا در طول هفته در مدرسه هستند.

## پی‌نوشت‌ها

- ۱- هریک از راهبان پس از ورود به جرگه راهبان، اسم یکی از قدیسان یا بزرگان مسیحی را بر خود می‌گذارند و دیگر با آن نام خوانده می‌شوند. اسم اصلی ایشان مارتین رایت است.
- ۲- لازم به ذکر است که اخیراً آقای فینزجرالد به رتبه کاردینال منصوب شد و به جای کاردینال آریزی، مسؤول این دپارتمان (گفت‌وگویی ادیان) واتیکان گردید.
- ۳- اسم اصلی ایشان مایکل پیترس برس است